

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

محل نزاع در بحث خطابات شفاهیه

عرض کردیم در بحث خطابات شفاهیه باید ببینیم محل نزاع چیست؟. مرحوم آخوند قدس سره در «کفایه» نزاع را به سه نحو تصویر می کنند که دو صورت اول و دوم آن نزاع می شود عقلی، و نحوه سوم می شود لغوی. هنگامی که به کلمات بعضی از طرفین نزاع نیز مراجعه می کنیم، می بینیم گاهی اوقات نزاع را روی بحث عقلی آورده اند؛ این که آیا خطابات شفاهیه شامل غائبین و معدومین می شود؟ را برگردانده اند به این که آیا تکلیف به معدوم ممکن است یا نه؟ مثلاً حنبلی ها در مورد امکان تکلیف به معدوم به آیه شریفه «**إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**» استدلال کرده اند و گفته اند: «کن» خطاب به چیزی است که در زمان تحقق این خطاب، آن شیء معدوم است؛ و بعد از آن که خطاب تمام می شود، آن شیء موجود می شود. آنها به این آیه شریفه استدلال کرده اند، در حالی که برای این مسأله عقلی - آیا تکلیف به معدوم امکان دارد یا امکان ندارد؟ - نمی توانیم به آیه یا روایت استدلال کنیم.

اشکالات استدلال حنبلی ها: اشکال اول استدلال حنبلی ها این است که در مورد یک مسأله عقلی که باید برای آن برهان اقامه کرد، به یک آیه استدلال کرده اند که آیه دلیلی است که به حسب دلالت، ظنی است؛ هر چند قرآن به حسب سند، عنوان قطعی دارد؛ حال چگونه با یک آیه شریفه ای که از ادله ظنیه است، می توان یک مسأله عقلی را اثبات کنیم؟. **اشکال دوم:** اراده ای که خداوند در این آیه شریفه فرموده است، اراده تکوینی می باشد؛ در حالی که بحث ما در اراده تشریعی است. در اراده تکوینی نیز در جای خودش ثابت شده است که بین اراده و مراد، انفکاک وجود ندارد؛ یعنی همان زمانی که اراده تحقق پیدا می کند، مراد نیز تحقق دارد و انفکاک بین اراده تکوینی و مراد تکوینی محال است. این را عرض کردم برای این که ظاهر بعضی از استدلالات را که می بینیم، متوجه می شویم که بحث را برده اند روی این که آیا تکلیف به معدوم ممکن است یا محال؟

که یک بحث عقلی است و اساساً تناسبی هم با بحث عام و خاص که هم اکنون مورد بحث ماست، تناسبی ندارد؛ مع ذلک مرحوم آخوند در «کفایه» فرموده اند: تکلیف به معدوم به نحو تکلیف فعلی محال است، اما به نحو تکلیف انشائی مانعی ندارد که بگوییم هنگامی که مولا می فرماید: «**لله علي الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً**»، آیه شریفه نسبت به کسانی که در زمان نزول آیه مستطیعند، عنوان تکلیف فعلی دارد؛ اما نسبت به کسانی که تا روز قیامت می آیند و مستطیع می شوند و در زمان آیه عنوان معدوم دارند، عنوان تکلیف انشائی دارد. مرحوم آخوند می فرماید: این افراد تکلیف فعلی و بعث و زجر فعلی متوجه شان نمی شود، اما تکلیف انشائی متوجه آنها می شود.

اشکال: اگر کسی از آخوند سؤال کند که این مطلب چه فایده‌ای دارد؟ آیا اینجا شبهه لغویت پیش نمی‌آید که بگوییم مستطیعی که هنوز به دنیا نیامده و موجود نشده است، تکلیف به نحو انشائی متوجه او می‌شود؟ **جواب:** اگر کسی این اشکال را بکند، جوابش این است که فایده تکلیف انشائی آن است که دیگر نیازی به انشاء دوم نیست؛ بعد از آن که مکلف مستطیع به دنیا آمد و موجود شد، نیاز به این که مجدداً حکم برای او انشاء شود، نیست. پس مرحوم آخوند فرموده است: اگر نزاع در تعلق تکلیف به معدوم باشد، می‌گوییم تکلیف فعلی به معدوم محال است، اما تکلیف انشائی امکان دارد و همین کلام در مسأله مخاطبه نیز مطرح می‌شود؛ به این صورت که مخاطبه به معدوم به یک صورت حقیقتاً محال است؛ کسی که در حال خطاب موجود نیست، مورد خطاب قرار دادن او محال است.

حال، سؤال این است که خطاب به معدوم به چه نحوی می‌تواند باشد؟ مرحوم آخوند در اینجا همان مطلبی را که در اوائل جلد اول کفایه فرمودند، مبنی بر آن که الفاظ و ادات خطاب - (البته این مطلب را با نوع سوم نزاع یکجا جمع می‌کنیم و همین جا هر دو را بیان می‌کنیم) - برای خطاب حقیقی وضع نشده‌اند، بلکه برای خطاب ایقاعی انشائی وضع شده‌اند. اگر بگوییم ادات خطاب برای خطاب حقیقی وضع شده‌اند، لازم است که مخاطب در زمان خطاب موجود باشد و دیگر شامل معدومین نمی‌شود مگر مجازاً و تجوزاً؛ اما اگر گفتیم خطاب برای خطاب انشائی وضع شده است، - (خطاب انشائی مثل طلب انشائی است که مرحوم آخوند در بحث طلب و اراده، یک طلب حقیقی درست کردند و یک طلب انشائی) - خطاب انشائی به نفس استعمال ادات خطاب محقق می‌شود؛ مثل این که آخوند در «إضرب» فرمودند که «إضرب» از هر کسی و به هر داعی و انگیزه‌ای صادر شود، ظهور در طلب انشائی دارد؛ یعنی گفتند: ما یک طلب خارجی داریم، یک طلب ذهنی داریم، یک طلب کتبی داریم و یک طلب انشائی داریم. وجود انشائی را نوعی از انواع وجود در کنار سایر وجودات تصویر کردند. ایشان همین کلام را نیز در ادوات خطاب دارند؛ می‌فرمایند: در «[یا ایها الذین آمنوا](#)» □ «یا» برای خطاب انشائی وضع شده است؛ گاهی داعی بر این خطاب انشائی، خطاب حقیقی است؛ گاهی داعی، تأثر و تأسف است و گاهی تحسّر (حسرت خوردن) است و مثال می‌زنند به «یا کوکبا ما أقصر عمره» که «یا» در اینجا خطاب انشائی به داعی حسرت است؛ بر این که چقدر عمر این جوان کوتاه بوده است.

بنابراین، ادوات خطاب وضع شده‌اند برای خطاب انشائی، منتهی دواعی مختلف می‌تواند باشد. در ذهنتان هست که مرحوم آخوند در اول کفایه فرمودند: این که اصولیین گذشته گاهی برای صیغه امر حدود پانزده معنا را بیان کرده‌اند، در کتاب «قوانین»، در کتاب «معالم» و اینها معانی صیغه امر نیستند؛ بلکه اینها دواعی برای صیغه امر هستند. صیغه امر یک موضوع له بیشتر ندارد و آن هم طلب انشائی است. در باب ادات خطاب و الفاظ خطاب همین حرف را دارند؛ در باب الفاظ استفهام نیز همین فرمایش را دارند؛ چون مبنای ایشان در این بحث همان مبناست که ما نیز در آنجا مفصل این مبنا را مورد مناقشه و اشکال قرار دادیم.

کلام مرحوم شیخ انصاری و اشکال بر آن

آیا نزاع در اینجا فقط در آیات شریفه‌ای است که مصدر به ادات خطاب و ادات نداء است؟ مثل: «[یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود](#)» □ «[یا الذین آمنوا کتب علیکم الصیام](#)» . مرحوم شیخ انصاری **اعلی الله مقامه الشریف** و به تبع ایشان بعضی از اصولیین گفته‌اند که بله نزاع فقط در «یا ایها الذین»، «یا ایها الناس» است؛ اما آیات شریفه‌ای مثل «[لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً](#)» از دایره نزاع خارج است.

این فرمایش مرحوم شیخ، ظاهرش این است که فرمایش تامی نیست؛ و بحث، تمام این آیات را شامل می‌شود؛ یعنی: بحث به این برمی‌گردد که احکام شرعیه‌ای که در قرآن کریم وجود دارد، آیا فقط شامل آن کسانی است که در زمان خطاب حاضر بودند و در نتیجه برای معدومین (مانند ما) نیاز داریم به این که از راه ضرورت بگوییم بین مکلفین صدر اسلام و مکلفین زمان‌های بعد

تا روز قیامت فرقی وجود ندارد؛ یا بگوییم اجماع بر اشتراک داریم که از آن به قاعده اشتراک در تکلیف تعبیر می‌کنند؛ یا یک دلیل عامی داریم که دلالت بر اشتراک می‌کند.

یک زمان است که ما این راه را پیش می‌گیریم و می‌گوییم این آیات شریفه خودشان شامل معدومین نمی‌شوند و بلکه شامل مخاطبین در آن زمان است که مقصود بالافهام بودند؛ و ثبوت این احکام برای دیگران تا روز قیامت را بر اساس ضرورت یا قاعده اشتراک در تکلیف - که بر آن یا اجماع داریم و یا دلیل عام - اثبات می‌کنیم؛ یک زمان هم می‌گوییم نیازی به این‌که ضرورت و قاعده اشتراک را به این آیات ضمیمه کنیم، نیست؛ و همین آیات شامل معدومین نیز می‌شود، اما مستلزم تکلیف به معدوم نیست.

سؤال: همه بحث در همین است که اگر بخواهیم بگوییم این آیات و احکام شامل معدومین نیز می‌شود، آیا مستلزم تکلیف به معدوم می‌باشد؟ به عبارت دیگر، تردیدی نیست در این‌که تکلیف به معدوم محال است؛ و هکذا بحث، یک بحث لغوی هم نیست که بگوییم ادات خطاب آیا خطاب حقیقی است یا خطاب انشائی؟ بلکه نزاع در این است که می‌خواهیم ببینیم این احکام و آیات شریفه‌ای که در قرآن آمده است - چه آنهایی که کلمه «یا» و ادات ندا و خطاب دارند و چه آنهایی که ندارند؛ مانند «**لله علی الناس حج البيت**» که روی مبنای مرحوم آقای بروجردی این نیز حقیقتاً خطاب است اما در ظاهر حرف خطاب ندارد - آیا فقط متوجه مخاطبین بالافهام بوده که در زمان آیه بودند و إنما یثبت للآخرین بالضرورة و بقاعده الاشتراک؛ که اگر این حرف را بزنیم یک مشکل مهمی که پیش می‌آید، این است که ما دیگر به ظواهر قرآن نمی‌توانیم استدلال کنیم؛ یا این‌که این آیات همان‌طور که شامل موجودین می‌شود، شامل معدومین نیز می‌شود؛ حال سؤال این است اگر این آیات بخواهد شامل معدومین هم شود، به چه کیفیتی شامل آنها می‌شود؟ آیا به صورتی هست که مستلزم تکلیف به معدوم نشود؟

جواب: برای این‌که بتوانیم پاسخ این سؤال را بدهیم، باید قضایا را تعریف و تقسیم کنیم. **انواع قضایای کلیه:** قضایای کلیه بر سه نوع است: 1- قضیه کلیه طبیعی که حکم روی طبیعت رفته است؛ موضوع طبیعت و ماهیت است، نه وجود. می‌گوییم: «**الانسان حیوان ناطق**»، موضوعش ماهیت انسان است، چه این انسان در عالم خارج موجود شود و چه در عالم خارج موجود نشود. 2- قضایای خارجی: همان‌طور که از اسمش پیداست، موضوعش موجود خارجی بالفعل است. مثلاً می‌گوییم صد نفری که در اینجا هستند، این کتاب را بخوانند. 3- شق سوم قضایای حقیقیه است؛ در قضایای حقیقیه، بیانی را مرحوم محقق نائینی دارند که مورد مناقشه امام رضوان الله علیه قرار گرفته است.

کلام مرحوم نائینی

ایشان می‌فرماید: در قضایای حقیقیه حکم روی موضوع رفته است، اما موضوعی که اعم است از محققه الموجود و مقدره الموجود. مرحوم مظفر نیز در «اصول الفقه» این بیان را از ایشان ذکر می‌کند. تعریف قضایای حقیقیه طبق نظریه مرحوم نائینی این است که حکم می‌آید روی موضوع، اعم از این‌که موضوع بالفعل در عالم خارج موجود باشد یا آن که بالفعل موجود نباشد. به عبارت دیگر، بر اساس بیان مرحوم نائینی، در «**لله علی الناس حج البيت**» شارع می‌گوید مستطیع هم افرادی هستند که هم‌اکنون وجود دارند و هم کسانی که تا روز قیامت می‌آیند و الآن معدومند. «مقدره الوجود» یعنی فرض می‌کنیم موجود است؛ حتی گاهی اوقات در بعضی از تعبیرات نائینی و تلامذه ایشان «مفروضه الوجود» دارد؛ که اینها عبارت اخراجی هم هستند.

نائینی می‌فرماید: در قضایای حقیقیه، متکلم افراد معدوم از موضوع را فرض می‌کند که وجود دارند. در قضیه حقیقیه اصلاً لازم نیست که در حین القای قضیه، موضوع بالفعل - هر چند یک فرد از آن - در عالم خارج موجود باشد؛ بلکه متکلم موضوع را مفروض الوجود می‌گیرد. بنابراین، اگر در زمان نزول آیه «**لله علی الناس حج البيت من استطاع...**» فرد مستطیعی در خارج

وجود نداشته باشد، خلاف حکمت نیست؛ چون موضوعش مفروض الوجود است. اما امام رضوان الله عليه با این نظریه مرحوم نائینی مخالفت کرده و معنای دیگری برای قضایای حقیقیه بیان می‌کنند که طبق آن معنا، در محل نزاع، این مشکل به خوبی حل می‌شود. آیات شریفه و احکام شامل معدومین هم می‌شود، بدون این که نیاز باشد بگوییم معدوم را تقدیراً موجود فرض می‌کنیم یا بمنزله موجود می‌گیریم. حال، شما هم به کتاب «معتد الاصول» و هم «مناهج الوصول» مراجعه بفرمایید؛ توضیح فرمایش امام را فردا عرض می‌کنیم.